

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

¹ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند.² چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟³ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او لغزش خوردند.⁴ عیسی ایشان را گفت: نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.⁵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.⁶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم می‌داد.

مأموریت دوازده رسل

⁷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن آنها جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،⁸ و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه دان و نه پول در کمر بند خود،⁹ بلکه موزهای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.¹⁰ و بدیشان گفت: در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.¹¹ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بی فشانید تا بر آنها شهادتی گردد. به شما می‌گویم: حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهلتر خواهد بود.¹² پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،¹³ و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

درگذشتن یحیی تعمیددهنده

¹⁴ و هیروдіس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که: یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.¹⁵ اما بعضی گفتند که: الیاس است، و بعضی گفتند که: نبیی است یا چون یکی از انبیا.¹⁶ اما هیروдіس چون شنید گفت: این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.

یسوع فی وطنه

¹ وَخَرَجَ مِنْ هُنَاكَ وَجَاءَ إِلَى وَطَنِهِ وَتَبِعَهُ تَلَامِيذُهُ.² وَلَمَّا كَانَ السَّبْتُ ابْتَدَأَ يُعَلِّمُ فِي الْمَجْمَعِ، وَكَثِيرُونَ إِذْ سَمِعُوا يُهَيِّئُوا قَائِلِينَ: مِنْ أَيْنَ لِهَذَا هَذِهِ؟ وَمَا هَذِهِ الْحِكْمَةُ الَّتِي أُعْطِيََتْ لَهُ حَتَّى تَجْرِيَ عَلَى يَدَيْهِ قُوَّاتٌ مِثْلُ هَذِهِ؟³ أَلَيْسَ هَذَا هُوَ النَّجَّارُ، ابْنُ مَرْيَمَ وَأَخَا يَعْقُوبَ وَيُوسَيَ وَيَهُوذاَ وَسَمْعَانَ؟ أَوَلَيْسَتْ أَخَوَاتُهُ هَهُنَا عِنْدَنَا؟ فَكَانُوا يَعْثُرُونَ بِهِ.⁴ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: لَيْسَ نَبِيٌّ يَلَا كَرَامَةً إِلَّا فِي وَطَنِهِ وَبَيْنَ أَقْرَبَائِهِ وَفِي بَيْتِهِ.⁵ وَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَصْنَعَ هُنَاكَ وَلَا قُوَّةً وَاجِدَةً غَيْرَ أَنَّهُ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى مَرْضَى قَلِيلِينَ فَشَفَاهُمْ.⁶ وَتَعَجَّبَ مِنْ غَدَمِ إِيْمَانِهِمْ، وَصَارَ يَطُوفُ الْفَرَى الْمُحِيطَةَ يُعَلِّمُ.

یسوع یُرسل رسله الإثنی عشر

⁷ وَدَعَا الإِثْنَى عَشَرَ وَابْتَدَأَ يُرْسِلُهُمْ اِثْنِينَ اِثْنِينَ، وَأَعْطَاهُمْ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْوَاحِ النَّجِسَةِ.⁸ وَأَوْضَاهُمْ أَنْ لَا يَحْمِلُوا سَبِيًّا لِلطَّرِيقِ غَيْرَ عَصَا فَقَطْ، لَا مِزْوَدًا وَلَا خُبْزًا وَلَا ثِيَابًا فِي الْمُنَاطِقَةِ،⁹ بَلْ يَكُونُوا مَسْدُودِينَ يَبْعَالُ وَلَا يَلْبَسُوا تَوْبِينَ.¹⁰ وَقَالَ لَهُمْ: حَيْثُمَا دَخَلْتُمْ بَيْتًا قَائِمُوا فِيهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ هُنَاكَ.¹¹ وَكُلُّ مَنْ لَا يَقْبَلُكُمْ وَلَا يَسْمَعُ لَكُمْ، فَاخْرُجُوا مِنْ هُنَاكَ وَأَنْفِضُوا التُّرَابَ الَّذِي تَحْتَ أَرْجُلِكُمْ شَهَادَةً عَلَيْهِمْ. أَلَحَقَّ أَقُولُ لَكُمْ: سَتَكُونُ لَأَرْضِ سَدُومَ وَغَمُورَةَ يَوْمَ الَّذِينَ خَالَهٗ أَكْثَرُ اخْتِمَالًا مِمَّا لَتِلْكَ الْمَدِينَةِ.¹² فَخَرَجُوا وَصَارُوا يَكْرُرُونَ أَنْ يُتُوبُوا،¹³ وَأَخْرَجُوا سَيَاطِينَ كَثِيرَةً وَدَهَنُوا بَرَبَّ مَرْضَى كَثِيرِينَ فَشَفَوْهُمْ.

الملك هيرودس ويوحنا المعمدان

¹⁴ فَسَمِعَ هِيرُودُسُ الْمَلِكُ أَنَّ اسْمَهُ صَارَ مَشْهُورًا، وَقَالَ: إِنَّ يُوحَنَّا الْمَعْمَدَانَ قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَلِذَلِكَ نَعْمَلُ بِهِ الْقُوَّاتِ.¹⁵ قَالَ آخَرُونَ: إِنَّهُ إِبِلْيَا، وَقَالَ آخَرُونَ: إِنَّهُ نَبِيٌّ أَوْ كَاخِدِ الْأَنْبِيَاءِ.¹⁶ وَلَكِنْ لَمَّا سَمِعَ هِيرُودُسُ قَالَ: هَذَا هُوَ يُوحَنَّا الَّذِي قَطَعْتُ أُنَا رَأْسَهُ، إِنَّهُ قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ.

¹⁷ لِأَنَّ هِيرُودُسَ نَفْسُهُ كَانَ قَدْ أَرْسَلَ وَأَمْسَكَ يُوحَنَّا وَأَوْتَقَهُ فِي السَّجْنِ مِنْ أَجْلِ هِيرُودِيَّا، امْرَأَةِ فِيلِبُّسَ أَخِيهِ، إِذْ كَانَ قَدْ تَزَوَّجَ بِهَا.¹⁸ لِأَنَّ يُوحَنَّا كَانَ يَقُولُ لِهِيرُودُسَ: لَا يَجِلُّ أَنْ تَكُونَ لَكَ امْرَأَةٌ أَخِيكَ.¹⁹ فَحَقِيقَتْ هِيرُودِيَّا عَلَيْهِ وَأَرَادَتْ أَنْ تَقْتُلَهُ وَلَمْ يَقْدِرْ،²⁰ لِأَنَّ هِيرُودُسَ كَانَ يَهَابُ يُوحَنَّا عَالِمًا أَنَّهُ رَجُلٌ بَارٌّ وَقَدِيسٌ وَكَانَ يَحْقِظُهُ. وَإِذْ سَمِعَهُ قَعَلَ كَثِيرًا، وَسَمِعَهُ يَسْرُورِ.²¹ وَإِذْ

¹⁷ زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود. ¹⁸ از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست. ¹⁹ پس هیروдіا از او کینه داشته، میخواست او را به قتل رساند اما نمی توانست، ²⁰ زیرا که هیروдіس از یحیی می ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می دانست و رعایتش می نمود و هرگاه از او می شنید بسیار به عمل می آورد و به خوشی سخن او را اصفا می نمود. ²¹ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود؛ ²² و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم. ²³ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا به تو عطا کنم. ²⁴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: چه بطلبم؟ گفت: سر یحیی تمعیددهنده را. ²⁵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: می خواهم که الآن سر یحیی تمعیددهنده را در طبقی به من عنایت فرماید. ²⁶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ²⁷ بی درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد. ²⁸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. ²⁹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

³⁰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند. ³¹ بدیشان گفت: شما به خلوت، به جای ویران بیاید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند. ³² پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ³³ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت بسته، نزد وی جمع شدند. ³⁴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم

كَانَ يَوْمٌ مُّوَافِقٌ لِّمَا صَنَعَ هِيرُودُسُ فِي مَوْلَاهُ عَسَاءَ لِعُطْمَائِهِ وَقُودِ الْأُلوْفِ وَوُجُوهِ الْجَلِيلِ، ²² دَخَلَتْ ابْنَةُ هِيرُودِيَا وَرَقَصَتْ، فَسَرَّتْ هِيرُودُسَ وَالْمُتَنَكِّينَ مَعَهُ. فَقَالَ الْمَلِكُ لِلصَّيِّبَةِ: مَهْمَا أَرَدْتَ أَطْلُبِي مِنِّي فَأَعْطِيكِ. ²³ وَأَقْسَمَ لَهَا أَنْ مَهْمَا طَلَبْتَ مِنِّي لَا أُعْطِيَنَّكَ حَتَّى يَصِفَ مَمْلَكَتِي. ²⁴ فَخَرَجَتْ وَقَالَتْ لِأُمِّهَا: مَاذَا أَطْلُبُ؟ فَقَالَتْ: رَأْسُ يُوْحَنَّا الْمَعْمَدَانِ. ²⁵ فَدَخَلَتْ لِلْوَقْتِ يَسْرِعَةً إِلَى الْمَلِكِ وَطَلَبَتْ قَائِلَةً: أُرِيدُ أَنْ تُعْطِيَنِي خَالًا رَأْسَ يُوْحَنَّا الْمَعْمَدَانِ عَلَى طَبَقٍ. ²⁶ فَخَزَنَ الْمَلِكُ جَدًّا، وَلَاجِلِ الْأَقْسَامِ وَالْمُتَنَكِّينَ لَمْ يُرِدْ أَنْ يَرُدَّهَا. ²⁷ فَلَوَقَتْ أَرْسَلَ الْهَلِكُ سَيِّفًا وَأَمَرَ أَنْ يُؤْتَى بِرَأْسِهِ. ²⁸ فَخَصَصَ وَقَطَعَ رَأْسَهُ فِي السَّجْنِ، وَأَتَى بِرَأْسِهِ عَلَى طَبَقٍ وَأَعْطَاهُ لِلصَّيِّبَةِ، وَالصَّيِّبَةُ أَعْطَتْهُ لِأُمِّهَا. ²⁹ وَلَمَّا سَمِعَ تَلَامِيذُهُ جَاءُوا وَرَفَعُوا جُثَّتَهُ وَوَضَعُوهَا فِي قَبْرِ.

يسوع يُشبع خمسة آلاف

³⁰ وَاجْتَمَعَ الرَّسُلُ إِلَى يَسُوعَ وَأَخْبَرُوهُ بِكُلِّ شَيْءٍ كَلَّمَ مَا فَعَلُوا وَكُلَّ مَا عَلَّمُوا. ³¹ فَقَالَ لَهُمْ: تَعَالَوْا أَنَّهُمْ مُنْقَرِدِينَ إِلَى مَوْضِعٍ خَلَاءٍ وَاسْتَرَبِحُوا قَلِيلًا، لِأَنَّ الْقَادِمِينَ وَالذَّاهِبِينَ كَانُوا كَثِيرِينَ، وَلَمْ تَتَّيَسَّرْ لَهُمْ فُرْصَةُ لِلْأَكْلِ. ³² فَخَصَصُوا فِي السَّفِينَةِ إِلَى مَوْضِعٍ خَلَاءٍ مُنْقَرِدِينَ. ³³ فَزَاهَمُ الْجُمُوعُ مُنْطَلِقِينَ وَعَرَفَهُ كَثِيرُونَ فَتَرَاكَبُوا إِلَى هُنَاكَ مِنْ جَمِيعِ الْمُدُنِ مُسَاءً وَسَقَوْهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ. ³⁴ فَلَمَّا خَرَجَ يَسُوعُ رَأَى جَمْعًا كَثِيرًا فَخَجَّنَ عَلَيْهِمْ، إِذْ كَانُوا كَخَرَافٍ لَا رَاعِيَ لَهَا، قَائِمًا يُعَلِّمُهُمْ كَثِيرًا. ³⁵ وَبَعْدَ سَاعَاتٍ كَثِيرَةٍ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ تَلَامِيذُهُ قَائِلِينَ: الْمَوْضِعُ خَلَاءٌ وَالْوَقْتُ مَضَى، ³⁶ إِصْرِفْهُمْ لِكَيْ يَمْضُوا إِلَى الصَّيَّاعِ وَالْهَرَى خَوَالِيتًا وَيَبْتَاعُوا لَهُمْ خُبْزًا، لِأَنَّ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَأْكُلُونَ. ³⁷ فَأَجَابَ وَقَالَ: أَعْطَوْهُمْ أَنَّهُمْ لَيَأْكُلُوا. فَقَالُوا لَهُ: أَمْضِي وَيَبْتَاعْ خُبْزًا بِمِئَتِي دِينَارٍ وَنُعْطِيَهُمْ لِيَأْكُلُوا؟ ³⁸ فَقَالَ لَهُمْ: كَمْ رَغِيفًا عِنْدَكُمْ؟ اذْهَبُوا وَانْظُرُوا. وَلَمَّا عَلِمُوا قَالُوا: خَمْسَةٌ وَسَمَكَتَانِ. ³⁹ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا الْجَمِيعَ يَتَكَيُّونَ رِقَاقًا رِقَاقًا عَلَى الْعُشْبِ الْأَخْضَرِ. ⁴⁰ فَتَاكَأُوا صُفُوفًا صُفُوفًا، مِئَةً مِئَةً وَخَمْسِينَ خَمْسِينَ. ⁴¹ فَأَخَذَ الْأَرْغِفَةَ الْخَمْسَةَ وَالسَّمَكَتَيْنِ وَرَفَعَ تَطَرَّهُ تَحَوُّ السَّمَاءِ وَبَارَكَ، ثُمَّ كَسَرَ الْأَرْغِفَةَ وَأَعْطَى تَلَامِيذَهُ لِيَقْدُمُوا إِلَيْهِمْ، وَقَسَمَ السَّمَكَتَيْنِ لِلْجَمِيعِ. ⁴² فَأَكَلَ الْجَمِيعُ وَشَبِعُوا، ⁴³ ثُمَّ رَفَعُوا مِنَ الْكِسْرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ فُقَّةً مَمْلُوءَةً، وَمِنْ السَّمَكِ. ⁴⁴ وَكَانَ الَّذِينَ أَكَلُوا مِنَ الْأَرْغِفَةِ

فرمود زیرا که چون گوسفندان بیشبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.³⁵ و چون بیشتری از روز سیری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.³⁶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.³⁷ در جواب ایشان گفت: شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند: مگر رفته، دوپست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم؟³⁸ بدیشان گفت: چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید! پس دریافت کرده، گفتند: پنج نان و دو ماهی.³⁹ آنگاه ایشان را فرمود که همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.⁴⁰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.⁴¹ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود.⁴² پس جمیعاً خورده، سیر شدند.⁴³ و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.⁴⁴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

رفتن عیسی در روی آب

⁴⁵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.⁴⁶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.⁴⁷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.⁴⁸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.⁴⁹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،⁵⁰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!⁵¹ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیر و متعجب شدند، زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.⁵² پس از دریا گذشته، به سرزمین جییسارت آمده، لنگر انداختند.

تَحَوَّ حَمْسَةَ آلَافٍ رَجُلٍ.

یسوع یمشی علی البحر

⁴⁵ وَلِلْوَقْتِ الزَّيْمِ تَلَامِيذُهُ أَنْ يَدْخُلُوا السَّفِينَةَ وَيَسْفِيُوا إِلَى الْعَبْرِ إِلَى بَيْتِ صَيْدَا حَتَّى يَكُونُ قَدْ صَرَفَ الْجَمْعُ. وَتَعْدَمًا وَدَّعَهُمْ مَضَى إِلَى الْجَبَلِ لِيُصَلِّيَ. ⁴⁷ وَلَمَّا صَارَ الْمَسَاءُ كَانَتْ السَّفِينَةُ فِي وَسْطِ الْبَحْرِ وَهُوَ عَلَى الْبَرِّ وَحْدَهُ. ⁴⁸ وَرَأَاهُمْ مُعَذِّبِينَ فِي الْجَذْفِ، لِأَنَّ الرِّيحَ كَانَتْ ضِدَّهُمْ، وَتَحَوَّ الْهَزِيعَ الرَّابِعَ مِنَ اللَّيْلِ أَتَاهُمْ مَاشِيًا عَلَى الْبَحْرِ وَأَرَادَ أَنْ يَتَجَاوَزَهُمْ. ⁴⁹ فَلَمَّا رَأَوْهُ مَاشِيًا عَلَى الْبَحْرِ طَبَّوهُ حَيَالًا فَصَرَخُوا. ⁵⁰ لِأَنَّ الْجَمِيعَ رَأَوْهُ وَاصْطَرَبُوا، فَلِلْوَقْتِ قَالَ لَهُمْ: ثَقُّوا، أَنَا هُوَ، لَا تَخَافُوا. ⁵¹ قَصَعِدَ إِلَيْهِمْ إِلَى السَّفِينَةِ فَسَكَنَتِ الرِّيحُ، فَبَهَتُوا وَتَعَجَّبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ جِدًّا إِلَى الْعَايَةِ. ⁵² لِأَنَّهُمْ لَمْ يَفْهَمُوا بِالْأَرْغَفَةِ إِذْ كَانَتْ قُلُوبُهُمْ غَلِيظَةً. ⁵³ فَلَمَّا عَبَرُوا جَاءُوا إِلَى أَرْضِ جَيْسَارَتٍ وَأُرْسُوا.

یسوع یشفی الکثیرین

⁵⁴ وَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ السَّفِينَةِ لِلْوَقْتِ عَرَفُوهُ، ⁵⁵ قَطَّافُوا جَمِيعَ تِلْكَ الْكُورَةِ الْمُحِيطَةِ، وَابْتَدَأُوا يَحْمِلُونَ الْمَرْضَى عَلَى أَسِرَّةٍ إِلَى حَيْثُ سَمِعُوا أَنَّهُ هُنَاكَ. ⁵⁶ وَحِينَمَا دَخَلَ إِلَى قُرَى أَوْ مُدُنٍ أَوْ ضَيَاعٍ وَضَعُوا الْمَرْضَى فِي الْأَسْوَاقِ وَطَلَبُوا إِلَيْهِ أَنْ يَلْمَسُوا وَلَوْ هَذَبَ ثَوْبِهِ، وَكُلٌّ مَنْ لَمَسَهُ شُفِيَ.

⁵⁴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،⁵⁵ و در همه آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.⁵⁶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت.